



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱)﴾

آثار کلامی و باستانی باقیمانده از عذاب اقوام تبهکار

در بحث‌های قبل روشن شد که ذات اقدس الهی در همین سوره مبارکه «ذاریات» که بعد از اقامه برهان بر معارف دین، یک سلسله قصصی از انبیای گذشته و امم آنها ذکر می‌کند تا عبرت باشد، فرمود که ما طرزی طاغیان را از بین بردیم که گویا دیروز در این زمین، در این مکان، در این منطقه نبودند: ﴿كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾^۱ مثل اینکه ما یک بوته یک سانی را از کنار یک نهر بکنیم که هیچ اثری از کندن آن فردا پیدا نمی‌شود؛ یعنی فردا کسی بیاید دیگر نمی‌تواند احساس کند که دیروز در اینجا یک بوته یک سانی بود، این راجع به خود طاغیان و فراعنه و ستمگران.

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

اما آثار و ابنیه آنها را هم به عنوان آیه کلامی مفرد ذکر می‌کند ﴿وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ﴾^۱ ﴿لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ این آیه کلامی است. هم آثار و ابنیه به جا مانده آنها را با جمع، نه مفرد، برای باستان‌شناس‌ها، میراث فرهنگی‌شناس‌ها ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۳ «فهاهنا امورٌ ثلاثه»؛ اول اینکه خود طاغیان را طرزی ریشه‌کن می‌کنیم که گویا دیروز در این مملکت نبودند؛ مثل اینکه آثار پهلوی، فکر پهلوی و ستم پهلوی را آن چنان قطع کرد که گویا دیروز در این سرزمین نبودند، با اینکه نیم قرن اینها تاختند. دوم آثار کلامی است که مفرد ذکر می‌کند؛ یعنی اگر کسی اهل عبرت باشد موعظه‌گیر باشد، این جریان برای آنها پند و اندرز است. سوم آثار باستانی است که آن را جمع ذکر می‌کند ابنیه‌ای داشتند، آثاری داشتند، خرابی‌هایی داشتند، تاخت و تازی داشتند، پس این امور سه‌گانه باید از هم جدا بشود.

عدم تنافی تنوع عذاب اقوام بر اساس علم اصول

مطلب بعدی آن است که صاعقه غیر از تَنْدَبَاد است؛ اگر درباره عذاب این اقوام یادشده؛ یعنی قوم عاد، قوم ثمود، گاهی به صاعقه تعبیر می‌شود گاهی به تَنْدَبَاد که ریجی است که ﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ﴾^۴ این چون مثبتین‌اند، هیچ تعارضی ندارند. هم با صاعقه عذاب کرده باشد هم با تَنْدَبَاد عذاب کرده باشد، اگر حصر باشد که بگویند مثلاً ما عذاب عاد یا عاد و ثمود را فقط با صاعقه تنظیم کردیم، آن وقت با تَنْدَبَاد مشکل هست، یا اگر آیه‌ای که دارد ریجی که ﴿مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ﴾ این دلیل حصر باشد، آن وقت به آیه‌ای که می‌گوید با صاعقه یا امثال آن عذاب کردیم منافات دارد. جریان قوم ثمود که دارد ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾^۵ اگر لسانش

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۷.

۲. سوره حجر، آیه ۷۷.

۳. سوره حجر، آیه ۷۵.

۴. سوره ذاریات، آیه ۴۲.

۵. سوره هود، آیه ۸۲.

حصر باشد؛ یعنی ما قوم لوط را جز از راه جعل عالیّه به سافله و سافله به عالیّه عذاب نکردیم، آن وقت حجاره مسومه «من عند ربک» معارض آن است؛ اما هیچ کدام از اینها حصر نیست. دارد ما وقتی اراده الهی بر تعذیب قوم لوط تعلق گرفته است ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا﴾، بعد در آیه دارد که ﴿الرُّسُلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ﴾،^۱ اینها چون مثبتین اند معارض هم نیستند، اصلاً اصول را گذاشتند برای همین حرف‌ها.

اصول که علم نیست اصول فنّ است؛ یعنی ما با اصول نمی‌توانیم چیزی را اثبات کنیم از مبدأ تا منتها را، از منتها تا مبدأ. مسئله‌ای از مسائل شرعی را بخواهیم با اصول ثابت بکنیم نیست، مسئله شرعی را فقه ثابت می‌کند نه اصول. اصول مستحضرید که علم نیست فنّ است؛ یعنی اصول به ما می‌گوید اگر یک متن معتبری بود خواستید از این متن استفاده کنید امرش این است، نهی‌اش این است، مطلقش این است، مقیدش این است، عامش این است، خاصش این است، مفهومش این است، منطوقش این است، معارضش این است، این گونه عمل بکن! وگرنه خود اصول علم نیست تا شما بخواهید یک مسئله شرعی را از اصول ثابت کنید، این را باید به فقه مراجعه کنید، یک مسئله کلامی، اعتقادی، اخلاقی و حقوقی را بخواهید به اصول مراجعه کنید، اوّل تا آخر این کفایتین را مراجعه کنید، شما بخواهید بگویید طمع چیست، قناعت چیست، ادب چیست، اخلاق چیست، اصول می‌گوید به من مربوط نیست! چه حلال است چه حرام است چه واجب است چه نجس است چه پاک است، اصول می‌گوید به من مربوط نیست! اصول می‌گوید من علم نیستم، من فنّ هستم، اگر خواستی از یک متنی استفاده کنی من راه استفاده از متون را به شما نشان می‌دهم که امر اگر باشد این است، نهی اگر باشد این است. اگر دو شیء بودند حصر داشتند نقیض هم‌اند، معارض هم‌اند، اگر مثبتان بودند در صدد حصر نبودند جمع اینها آسان است، اصلاً اصول را گذاشتند برای همین! بنابراین اگر در جایی دارد

درباره قوم ثمود که ما ﴿جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا﴾، بعد در جایی دارد که ﴿لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً﴾ اینها چون مثبتین اند، معارض هم نیستند.

پرسش: اینها اگر در اصول نباشد ادبیات که می داند.

پاسخ: ادبیات علم نیست، می گوید اگر خواستی حرف بزنی مواظب دهنت باش! چه چیزی مرفوع است، چه چیزی منصوب است، چه چیزی مجرور است، چه چیزی مکسور است، این طور است! الآن شما بخواهید با اوّل تا آخر این ده رشته علوم ادبی، مطلبی را ثابت کنی، اینها می گویند به ما مربوط نیست، ما می گوئیم اگر خواستید بنویسی این گونه بنویس، اگر خواستی حرف بزنی این گونه حرف بزنی! اما کلام حساب دیگر است، فلسفه حساب دیگر است، فقه حساب دیگر است، اخلاق حساب دیگر است، حقوق حساب دیگر است، تاریخ حساب دیگر است، اینها علم هستند. اما نحو و صرف می گوید من فنّ هستم، من می گویم مواظب زبانت باشد درست حرف بزنی! خواستی حرف بزنی اگر فاعل بود مرفوع بخوان، اگر مفعول بود منصوب بخوان، اما چه کسی فاعل است چه چیزی مرفوع است را که من نمی دانم! اگر خواستی کسر و ضم و اینها را حساب بکنی، اگر اوّل بود این طور است، التقای ساکنین بود این طور است، وسط بود این طور است، این را من به شما می گویم؛ اما حالا فلان کلمه چیست این را برو از خود آن علم یاد بگیر! نحو و صرف مثل همان بازار اسلحه فروشان است، منطق هم همین طور است منطق که علم نیست منطق فنّ است منطق می گوید اگر خواستید دلیل بیاورید برهان اقامه کنید، باید سه عنصر داشته باشد یک اصغر باشد یک اوسط باشد یک اکبر و اگر خواستید صورت تنظیم بدهی شکل اوّلی دارد، دومی دارد، سومی دارد، چهارمی دارد؛ اما می خواهی فقه را اثبات کنی، مثلاً بگویی فلان چیز پاک است، می گوید ظاهر این آیه یا روایت، طهارت است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، علم خود حکم را می‌گوید. فقه یک نور است می‌گوید فلان چیز پاک است، فلان چیز نجس است؛ اما اصول که نمی‌تواند بگوید چه چیزی پاک است، چه چیزی نجس است، چه چیزی حلال است، چه چیزی حرام است، چه چیزی صحیح است، چه چیزی باطل است. اصول فنّ است می‌گوید اگر خواستی از آیه استفاده کنی، از روایت استفاده کنی، راهش این است: اگر امر بود معنایش این است، اگر نهی بود معنایش این است، اگر مفهوم بود معنایش این است، اگر منطوق بود معنایش این است؛ اما من هیچ فتوایی ندارم. شما الآن یک فتوای فقهی را به دو جلد کفایه بدهی، این جوابش نفی است، می‌گوید از من بر نمی‌آید، شما از کفایه بخواهی سؤال کنید که فلان چیز حلال است یا حرام، پاک است یا نجس می‌گوید به من مربوط نیست؛ اما از فقه سؤال کنی، فقه نور است و مرتّب جواب شما را می‌دهد، چون علم است. ثابت کرده روشن کرده کارش این است. اگر از منطق بخواهی ثابت کنی که عالم حادث است یا نه؟ می‌گوید من چه می‌دانم! از حکمت یا کلام ثابت می‌کنی می‌گوید بله عالم حادث است، چون این علم است، آن ابزار است او ترازوست. از ترازو هیچ چیزی ساخته نیست، از متری که در مغازه‌هاست هیچ چیز ساخته نیست؛ اما از کارخانه‌ای که پارچه می‌بافند ساخته است، این متر می‌گوید من اندازه‌بگیر هستم، چه کم است چه زیاد است؛ اما از من ساخته نیست که حالا پارچه برای شما ببافم یا فرش درست کنم به شما بدهم، اصلاً اصول را گذاشتند برای همین! غرض این است که اصول برای آن است که انسان وقتی با متنی که الهی است حالا یا قرآن است یا حدیث نورانی اهل بیت (علیهم السلام) است بخواهد از این متون چیزی استفاده کند راهش این است.

پس آن ﴿لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾ در بین امور سه‌گانه مربوط به طغیان طاغیان است نه آن دو امر کلامی و فرهنگی و همچنین درباره این عذاب‌های متنوعی که برای قوم عاد آمده، برای قوم ثمود آمده، اینها هیچ کدام حصر نیست؛ لذا مثبتین‌اند قابل جمع‌اند، چه اینکه اصول ثابت کرد.

در جریان قوم نوح (سلام الله علیه) چون جزء اقدمین بود فرمود: ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ﴾ و برای اینکه ثابت کند اگر از عاد سخن به میان می‌آید ﴿أَهْلَكَ عاداً أُولَى﴾^۱ یا در بعضی از آیات دارد که ﴿لَعَادٍ قَوْمِ هُودٍ﴾^۲ اقوام دیگری اگر به این نام مطرح شدند منظور ما آن قوم عادی است که هود پیامبرشان بود و عاد اُولی است، چه اینکه درباره قوم نوح برای اینکه به حسب ظاهر بعد از جریان حضرت هود و صالح و موسی (علیهم السلام) ذکر شد، روشن بشود که نوح (سلام الله علیه) بر همه اینها مقدم است، فرمود: ﴿وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ﴾؛ یعنی نوح را اگر ما به حسب لفظ بعد از عاد و ثمود و موسی ذکر کردیم، قوم نوح قبل از این اقوام بودند و تأخر ذکری دلیل نباشد که قوم نوح مثلاً بعد بود.

پاسخ قرآن به ادّعای باطل منکران معاد

حالا چون این سوره مبارکه «ذاریات» مانند برخی از سوره قبلی در مکه نازل شد و اصول اولیه دین در مکه مطرح است، قسمت مهمش آن است، در صدر این سوره از معاد سخن به میان آمده، اما الآن درباره توحید و مبدأ عالم سخن به میان می‌آید؛ آیه ۴۷ فرمود: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ شما اگر درباره خلقت تردیدی دارید وقتی به فطرت مراجعه کنید ﴿إِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۳، چون مشکل اصلی مشرکین حجاز، توحید بود نه اصل مبدأ، این یک؛ و مشکل‌ترین مشکل اینها هم انکار معاد و وحی و رسالت بود. جامعه‌ای که خدا را به عنوان خالق قبول دارد؛ اما در برابر او مسئولیتی ندارد، سؤال و جوابی هم ندارد، احکامی هم ندارد، یک جامعه رها، این را مشرکین هم قبول دارند. اینها وحی و نبوت را قبول نداشتند که دین هست و معاد را قبول نداشتند که روز معاد است و مسئولیت، یک چنین ملّتی رهاست. الآن هم بارها به عرض شما رسید که غدّه غرب همین است؛ انکار معاد انکار وحی و نبوت و از طرفی انکار تجرّد روح. آن وقت این اگر برای شرق کالایی بفرستد چه در می‌آید

۱. سوره نجم، آیه ۵۰.

۲. سوره هود، آیه ۶۰.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

معلوم نیست! فرمود ما آسمان را خلق کردیم، اینها نظام علی و مبدأ فاعلی را قبول ندارند؛ اما گاهی به شانس معتقد هستند، به شانس و شیر و خط و امثال آن معتقد هستند. فرمود این آسمان را ما خلق کردیم، این خلقت عظیم که از قدرت بی‌انتهای ما حکایت می‌کند، این نمی‌تواند دوباره مرده‌ها را زنده کند؟ اگر درباره خودتان هم فکر بکنید، اصل آن لیس تامه را ما کان تامه کردیم، نبود را بود کردیم، حالا دوباره نمی‌توانیم پراکنده‌ها را جمع بکنیم؟ آیا خسته شدیم ﴿أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾^۴ در بخش‌هایی فرمود که ﴿هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾^۵ یعنی این مبدأ، این بعد آسان‌تر از معاد است؛ لکن این را برای فهم توده ما فرمود، بلافاصله پشت سرش فرمود: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾^۶ یعنی اینکه ما می‌گوییم: ﴿هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ معاد آسان‌تر از مبدأ است، آهون است، این برای فهم توده مردم است - معاذالله - که معاد آسان‌تر باشد! چون قدرت اگر نامتناهی شد آسان است، آسان‌تر ندارد هیچ چیزی برای او سخت نیست، هیچ چیزی برای او آسان‌تر است، همه چیز برای او یکسان است. اگر قدرتی نامتناهی بود، بخواهد کاری را انجام بدهد آن هم با اراده انجام می‌دهد. حضرت امیر در نهج فرمود: «لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ»^۷ او که با حرکت و دست و پا کار نمی‌کند، او با اراده کار می‌کند. الآن شما اراده کنید اقیانوس کبیر را که از بزرگ‌ترین اقیانوس‌های روی زمین است و اراده کنید یک قطره آب را، هر دو را یکسان اراده کردید و خسته نشدید. شما از تصوّر نکردن اقیانوس خسته نشدید، چون با اراده حاصل شد، این طور نیست که حالا رفته باشید کار کرده باشید، تصوّر یک قطره و تصوّر اقیانوس آرام یکسان است، این طور نیست که یکی سخت باشد یکی سخت‌تر. فرمود: ﴿هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ اما ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ - معاذالله - که او آسان‌تر باشد این آسان، این را ما برای فهم شما می‌گوییم و گرنه خدای سبحان ما بگوییم یکی برای او آسان است یکی برای او آسان‌تر یعنی چه؟ اگر قدرت نامتناهی است که هست، اگر با اراده کار می‌کند که می‌کند، بنابراین همه

۴. سوره ق، آیه ۱۵.

۵. سوره روم، آیه ۲۷.

۶. سوره روم، آیه ۲۷.

۷. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۵۲.

چیزی برای او هین است: ﴿هَيْنٌ﴾، لذا فرمود که کل مجموعه خودتان را حساب بکنید، این آسمان را که هنوز بسیاری

از اینها کشف نشده است ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾^۱

عظمت و حقارت انسان نسبت به آسمان و زمین

یک وقت است که انسان همین است که در تالار تشریح خلاصه می‌شود، با اینها اگر بخواهید سخن بگویید می‌گوید

زمینی که شما راه می‌روید روی آن از شما بزرگ‌تر است: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ﴾^۲ کوه‌هایی که در برابر شماست از

شما بزرگ‌تر است و بالاتر است ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾، آسمانی که روی سر شما سایه

انداخت ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ همه آنها از شما بزرگ‌تر هستند، زمینی که شما روی آن راه

می‌روید از شما سترتر است، کوهی که در دامنه آن خانه می‌سازید از شما بزرگ‌تر است، آسمانی که زیر او سایه

انداختی از شما بزرگ‌تر است، شما چه هستید؟ اما اگر آن روح باشد آن دین باشد آن ایمان باشد، کاری از شما ساخته

است که «آسمان بار امانت نتوانست کشید».^۳ این ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾^۴ در پایان سوره مبارکه «احزاب» همین است!

است! فرمود اگر شما روح خود را حساب بکنید؛ البته از آسمان بزرگ‌ترید، از زمین بزرگ‌ترید، این انسان است که

ولایت دارد، رسالت دارد، نبوت دارد، خلافت دارد، امامت دارد، کاری از انسان ساخته است که از آسمان‌ها ساخته

نیست. اگر - معاذ الله - آن را گذاشتید کنار، همین شدید که «یأكل و می‌شی» همه چیز از شما بزرگ‌تر است ﴿إِنَّكَ لَنْ

تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾، ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ تک تک اینها را در آیات

جداگانه شمرده، فرمود اگر شما آن حقیقت انسانیت را دارید که ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۵ این ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى

۱. سوره غافر، آیه ۵۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۷.

۳. دیوان حافظ، غزلیات، غزل ۱۸۴.

۴. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۵. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا ﴿۱﴾ که ابایشان هم ابای اشفاقی است نه ابای استکباری. یک ابای استکباری است که کار شیطان است ﴿أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱ آن حرام است. او می توانست این کار را نکند و نکرد ﴿أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ اما ابای پایان سوره مبارکه «احزاب» ابای اشفاقی است؛ یعنی نمی توانم! این که گناه نیست، ﴿فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾ من مقدورم نیست، این ابا ابای مذمومی نیست.

پس اگر انسان شد و اهل ولایت شد و اهل دین شد و اهل رسالت شد، این کاری می کند که آن بار امانت را می کشد و آسمان آن بار را نمی کشد، آن وقت از آسمان و زمین بالاتر است، برای اینکه این آسمان و زمین روزی از بین می روند ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾^۲ و انسان از بین رفتنی نیست «تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ»^۳ اگر - معاذ الله - انسان همان پنداشت که مرگ پوسیدن است نه از پوست به در آمدن و قبر آخر خطر است، یک چنین انسانی هر چه که می بیند از او بالاتر است.

معنای توسعه آسمان و فرش شدن زمین

در این قسمت فرمود مشکل شما درباره معاد چیست؟ ما این نظام سپهری را خلق کردیم، ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ﴾ برخی ها گفتند این «أُيْد» جمع ید است «أیدی» است، برخی مثل جناب زمخشری می گوید که «أيد، يُئد، آد» این خودش به معنی قدرت است، برخی ها خود «أيد» را به معنی قدرت می دانند که درباره داود دارد: ﴿ذَا الْأَيْدِ﴾^۴ یعنی «ذا القدرة، ذا القوة» نه اینکه این «أيد» مخفف أیدی باشد. ﴿وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾، «مُوسِعٌ» هم به معنای توسعه دهنده است که متعدی است، هم به معنای «ذا وسعة» است. در سوره مبارکه «بقره» گذشته بود که ﴿عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

۴. سوره ص، آیه ۱۷.

عَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ»^۱ هر کسی ندارد به آن اندازه، هر کسی دارد به آن اندازه! «مُوسِع»؛ یعنی توانگر، توانمند و «مُقْتَر» یعنی تهیدست. ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾ اما ﴿وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ اگر معنی متعدی باشد. همین که می بینید مرتّب ستاره‌ای کشف می شود، راه شیری کشف می شود، سیاه چالی کشف می شود، ستاره‌ای از ستاره تولید می شود این همان است که ما وسعت می دهیم. رحمت ذات اقدس الهی که ﴿وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۲ خود خدای سبحان هم ﴿وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳ هم «مُوسِع» است؛ یعنی «ذاوسعة» است هم «مُوسِع» است؛ یعنی توسعه دهنده است ﴿وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾، پس هیچ کاری نمی تواند ذات اقدس الهی را عاجز کند، فرمود: ﴿وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^۴ هیچ کدام از آنها نمی توانند ما را عاجز کنند ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾؛ ما زمین را گسترانیدیم. اینکه فرش کردیم معنایش این نیست که کروی نیست، اینکه به نظر ما بسیط و پهن می آید، این برای آسایش و آرامش ماست ﴿وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾^۵ معنایش این نیست که زمین مسطح است و کروی نیست، یعنی آنچه به دید ما می آید همان سطح وسیع آن است. فرمود ما این را فرش کردیم آماده کردیم مهّد کردیم برای شما؛ البته کسانی که در کره دیگر زندگی می کنند، ارض آنها آن است و این زمین ما برای آنها آسمان محسوب می شود، این طور نیست که حالا زمین ته باشد و کرات دیگر بالا باشد. این کلّ واحد اینها در فضا معلّق اند، حالا به جاذبه الهی یا هر چه هست، اگر کسی کره مریخ رفت، زمین را بالای سر خود می بیند نه پایین. این هم در بالای سر او قرار گرفت، این آسمانی است برای او. به هر تقدیر هر کسی در هر کره‌ای زندگی می کند آن کره مَفْرَش اوست و کره دیگر آسمان اوست.

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۳. سوره بقره، آیات ۱۱۵ و ۲۴۷ و ۲۶۱.

۴. سوره زمر، آیه ۵۱.

۵. سوره غاشیه، آیه ۲۰.

مراد از خلقت موجودات به صورت «زوج»

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ اینها قدرت‌های الهی را می‌شمارند، ضمن اینکه مسئله توحید را تبیین می‌کند، مسئله معاد را هم حل می‌کند. می‌فرماید هیچ محذوری برای ما ندارد، اصلاً شما که از بین نمی‌روید، مشکل این است که شما خودتان را همین بدن خیال می‌کنید و گورستان، همین! اگر باور کردید که مرگ از پوست به در آمدن است، نه پوسیدن و اگر انسان روحی دارد که هرگز نمی‌میرد، اصلاً درباره معاد سؤال نمی‌کنید. ما که از بین نمی‌رویم ما وفات می‌کنیم نه فوت. اگر این است، فرمود: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾، زوج نه یعنی جفت؛ زوج یعنی هر موجودی همتایی دارد، چون هر موجودی همتایی دارد، کل واحد می‌شود زوج؛ لذا هم زن زوج است هم مرد زوج. در قرآن کریم از زن به عنوان زوجه جمعشان به عنوان زوجات یاد نشده است، از زن‌ها هم به عنوان ازواج یاد می‌کنند، زوج یعنی عضو دیگری همتای دیگری دارد که دوتایی می‌شوند دو نفر. وگرنه خود زوج به معنی دو نیست؛ لذا این زوجین که تنبیه است به معنی چهارتا نیست، هر کسی زوج است؛ یعنی همتایی دارد. تنها موجودی که زوج نیست و فرد است و هم‌تا ندارد ذات اقدس الهی است. حالا یا این ناظر به همان مثبت و منفی است یا ناظر به نر و ماده است، یا ناظر به لیل و نهار است، یا ناظر به آسمان و زمین است، هر چیزی مقابلی دارد که با هم تکامل می‌کنند آن نظام هستی را. ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ تا شما متذکر بشوید به قدرت الهی.

پرسش: ...

پاسخ: چرا، آن عرش و کرسی می‌شوند زوج. هیچ چیزی در عالم نیست که تنها باشد، به هر حال این اثر دارد و یک اثرپذیر می‌خواهد یا اثرپذیر است یک مؤثر می‌خواهد، تنها چیزی که محتاج به احدی نیست آن ذات اقدس الهی است

که «فرداً واحداً أحداً حياً صمداً قیوماً أزلیاً أبدياً» این ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾^۱ وگرنه هر موجودی زوجی دارد مناسب با او؛ البته زوج به معنای نر و ماده نیست.

پرسش: ...

پاسخ: برای اینکه از عدم به بار آورد، آن بیان نورانی را در آن خطبه خواندیم.

خداوند مُبدع اشیا از عدم

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) این را به عنوان اعجاب ذکر می‌کند که ذات اقدس الهی «لا من شیء» خلق کرد نه «من لا شیء»، نه اینکه چیزی بود خدا او را ساخت و ساز کرد! آن مستشکلان شبهه آنها بود که اگر مبدایی باشد این عالم را یا «من شیء» خلق کرد، پس معلوم می‌شود ماده قبلاً بود و ازلی بود و خدا ندارد - معاذالله - یا «من لا شیء» خلق کرد «لا شیء» که عدم است که نمی‌تواند ماده باشد، «شیء» هم که بیش از این دو نقیض نیست هر دو هم که مستحیل بودند، چهار مطلب بود که به صورت مبسوط بیان شده است؛ اما آن خطبه این بود که شما باید متوجه باشید که نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست تا شما بگویید خالی از این نقیضین نیست، نقیض «من شیء» «لا من شیء» است، چون «نقیض کلّ رفع». حالا که منطقی متوجه شدید، منطقی حرف بزنید و سؤال بکنید ما به شما جواب بدهیم. سؤال: خدا جهان را «من شیء» خلق کرد تا آن «شیء» ماده و ازلی باشد و خدا نداشته باشد؟ می‌گوییم نه، «من شیء» خلق نکرد. پس از چه خلق کرد؟ «لا من شیء»، نه «من لا شیء». «من لا شیء» نقیض «من شیء» نیست، چون هر دو موجه‌اند، «نقیض کلّ رفع أو مرفوع»؛ نقیض کلّ شیء رفع اوست، نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است، نه «من لا شیء». این عظمت خطبه فدکیه وجود مبارک صدیقه کبراست که ۲۵ سال قبل از خطبه نورانی حضرت امیر که حضرت فرمود خدای سبحان جهان را «لا من شیء» خلق کرد قرار داد. این

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۳.

کتاب شریف کافی را می‌بینید او خیلی کم حرف می‌زند، فقط حدیث نقل می‌کند. ایشان در همان جلد اول کافی که یک روز آوردیم همین جا خواندیم آن خطبه را، در آنجایی که بخواهد خطبه را از حضرت امیر نقل کند که حضرت بار دوم که نیروها را بسیج می‌کرد برای جریان صفین، آنجا آن خطبه غراء را خواند. مرحوم کلینی می‌گوید که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد - پیغمبری از پیغمبران نباشد - هرگز نمی‌توانند خطبه‌ای و سخنی بگویند مثل این کسی که به نام علی است «بأبی أنت و أمی» این حرف کلینی است. تنها جمله‌ای که مرحوم کلینی استدلال می‌کند، می‌گوید خطبه‌ای که علی گفت همه مشکلات را حل کرد این است که در آن خطبه نگفت خدا جهان را «من لا شیء» خلق کرد فرمود نقیض «من شیء» که محال است «لا من شیء» است نه «من لا شیء». خدا جهان را «لا من شیء» خلق کرد می‌شود مُبدع. مُبدع یعنی ماده ندارد، وقتی ماده نداشت سؤال هم ندارد که این ماده پس ازلی است! این تعبیر نورانی در خطبه فدکیه صدیقه کبری هست.^۲ اینکه می‌بینید این همه عظمت اهل بیت برای جدّه‌شان قائل‌اند تنها این نیست که حالا او مظلومه بود بین در و دیوار آسیب دید، آنها حساب دیگری است، اینکه خود مرحوم کلینی در همان جلد اول کافی کتاب الحجّة می‌گوید جبرئیل (سلام الله علیه) بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌آمد برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) آن مطالب را می‌گفت،^۳ حضرت یادداشت می‌کرد به امیرالمؤمنین می‌گفت، امیرالمؤمنین می‌نوشت شده مصحف فاطمه این است. بنابراین اینها راه هر شبهه‌ای را بستند، جهان را «لا من شیء» خلق کرد فهماندند که نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست، چون هر دو موجه‌اند، نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است که این خطبه در نهج البلاغه آمده، فرمود ما جهان را نو آوردیم، ما نوآور هستیم چیزی نبود از چیزی نساختیم.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ۹۸.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۸.

بنابراین قدرت ما می‌شود ازلی. شما هم که از بین نمی‌روید، بر فرض شما روح نداشته باشید، نابود بشوید، ذرات شما پراکنده بشود که می‌گویید: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾^۴ غیر از این کسی که حرف دیگری ندارید، می‌گویید ما ذراتمان پراکنده می‌شود، شما آن روزی که هیچ نبودید و لیس تامة بودید، ما شما را خلق کردیم. ﴿وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾.

ضرورت پناهندگی به خداوند در حوادث

بنابراین چند تا برهان اقامه می‌کند: یکی می‌فرماید نظام سپهری از شما بزرگ‌تر است، یک؛ دیگر اینکه اولتان از آخرتان مهم‌تر است؛ وقتی هیچ نبودید ما شما را خلق کردیم آن وقت به دنبال چه می‌گردید؟! این قرآن اول و آخر آدم ترسو را مشخص کرد. به بیان کلیمی فرمود از چه چیزی فرار بکن! به بیان قرآنی فرمود به سوی چه چیزی فرار بکن! مشکل ما این است که یا ما مبدأ را نمی‌دانیم یا منتها را نمی‌دانیم. وجود مبارک موسای کلیم فرمود من چون از شما ترسیدم از مصر فرار کردم ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾^۵ وقتی آنها گفتند این مدت کجا بودید؟ فرمود شما در تعقیب من بودید ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ﴾^۶ همین بود! شما جلساتی داشتید مشورتی داشتید که مرا دستگیر کردید، من هم فرار کردم از مصر و رفتم نزد شعیب. ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾ اما قرآن مکمل آن مطلب است، حالا فرار کردی از خطر فرار کردی به چه پناهنده بشوی، فرمود: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾^۷ این حرف بوسیدنی نیست؟! به هر حال آدم کجا می‌خواهد فرار کند؟ فرمود من پناهگاهی دارم دم دست شما است، این کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^۸ این توحید حصن من است، «حصن»؛ یعنی قلعه، این قلعه هم دژبانی دارد دژبانش خود من هستم. اگر خطری پیش آمد بگویم خدا، این حل می‌شود؛ اما نه لفظاً بگویم خدا!

۴. سوره سجده، آیه ۱۰.

۵. سوره شعرا، آیه ۲۱.

۶. سوره قصص، آیه ۲۰.

۷. سوره ذاریات، آیه ۵۰.

۸. صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ص ۴۰.

ببینید چند جا دارد که بنی اسرائیل ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^۹ ﴿وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^{۱۰} اینها کم پیغمبری را نکشتند؛ اما این انبیا در برابر قتل بنی اسرائیل چه گفتند؟ حرفشان این بود که «یا سیوف خذینی»، همان بیان نورانی سید الشهداء در روز عاشورا. این معروف است حالا یا سند دارد یا ندارد حق هست، که وجود مبارک سید الشهداء فرمود: «ان کان دین جدی لا یستقیم الا بقتلی فیا سیوف خذینی»^{۱۱} عملاً که بود، حالا ما به دنبال سند بگردیم؟ آن انبیا که ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾، آن انبیایی که ﴿وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ همه حرفشان همین بود. این ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ است، آن وقت الآن کلّ این چند میلیارد را همین سه چهار نفر دارند اداره می‌کنند، اگر حرفی مانده است برای همین‌هاست؛ منتها آنهایی که کافرند بخش‌های الهی را رها کردند، بخش‌های انسانی را گرفتند، آنها که موحدند هم بخش‌های الهی را گرفتند هم بخش‌های انسانی را. چهار تا حرف خوب اگر در کمونیست‌ها هست در مشرکین هست در ملحدین هست، اینها را انبیا یاد دادند؛ ادب را، اخلاق را، انسانیت و گذشت را، همه را اینها یاد دادند. این مشرکان این ملحدان این کمونیسم و امثال ذلک آن بخش‌های انسانی را گرفتند آن بخش‌های الهی را رها کردند. وجود مبارک موسای کلیم در سوره مبارکه «شعراء» دارد که من ترسیدم فرار کردم؛ آیه ۲۱ سوره مبارکه «شعراء» این است: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي﴾ ضمناً به آن منتهی هم اشاره کرد، ﴿فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ اما در قرآن کریم که مکمل همه حرف‌هاست، می‌فرماید هر خطری در پیش است ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ البته در روایات آمده است که حج رفتن این طور است، اینها بیان مصداق است، تطبیق مصداقی است نه تفسیر مفهومی. ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ در دعا این طور است، در استجابت دارد، هر خطری باشد این طور است ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ که - إن شاء الله - خدا حافظ شما باشد.

۹. سوره آل عمران، آیه ۲۱.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱؛ سوره نسا، آیه ۱۵۵.

۱۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۳، ص ۱۱۲.

